

هو العليم

بررسی حدیث رفع (۱۰)

تبیین آراء مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

صدونودودوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

توضیحی در باب قیود احکام

بحث در جلسه گذشته به اینجا رسید که شارع و

همین طور هر مقننی و هر مولایی با توجه به شرایط

مختلف و با توجه به حدود و قیود مختلف،

موضوعی را متعلق برای حکمی قرار می دهد که آن

موضوع در شرایط مختلفهٔ اخرى متعلق برای حکم

مخالف است؛ [مثلاً] موضوع اکرام عالم با توجه به

قید تقوا تارة متعلق برای حکم قرار می گیرد و [تارة

أخری] موضوع عدم اکرام عالم با توجه به قید عدم

تقوا و فسق، موضوع برای حکم قرار می گیرد.

بنابراین اشکالی ندارد که شارع در مرتبهٔ جعل و در

مرتبهٔ انشاء موضوع را با اضافهٔ به قیدی

من حیث المجموع موضوع و متعلق برای حکم قرار

بدهد؛ یا اینکه در مرتبهٔ جعل اولاً آن موضوع را بدون

قید متعلق برای حکم قرار بدهد و بعد **مضی زمان**،

حد و قیودی یا ظرفی را منضم به آن موضوع قرار

یک وقت شارع **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** می گوید: **صُمْ**
أَحَدًا مِنْ الْأَيَّامِ و بعد از یک مدت می گوید: **صُمْ يَوْمَ**
الجمعة؛ اولاً این **صُمْ** بدون قید ظرف، متعلق به **أحد**
الأيام است بعد با امر دیگری تعلق می گیرد، یک
 قیدی اضافه می شود و این اطلاق مقید به این قید **يوم**
الجمعة می شود. یا اینکه شارع **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ**
 می گوید: **صُمْ يَوْمَ الجمعة؛** هیچ تفاوتی ندارد؛ یعنی
مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ صوم منضم و مقید به **يوم الجمعة**
 متعلق برای امر است، نه صوم اطلاقی. التفات
 فرمودید؟! از اوّل صوم اطلاقی متعلق برای وجوب
 نیست؛ بلکه صوم روز جمعه به قید **يوم الجمعة،**
دفعَةً واحدة متعلق برای وجوب است. درست شد؟!!

کیفیت بیان قیود متأخر از مقام جعل

یک بحثی را آقایان مطرح کرده اند در اینکه
 قیودی که رتبتاً متأخر از تعلق خطاب هستند و متأخر
 از مقام جعل و انشاء هستند، آیا آن قیود منضم به امر
 اوّلی و منضم به خطاب اوّلی، ممکن است متعلق
 خطاب قرار بگیرد یا احتیاج به امر ثانوی و به عنوان

متمم جعل باید شارع و مولا این قیود را مدّ نظر قرار
بدهد؟! فرض کنید قید تقرّب؛ اگر شارع قصد تقرّب
را شرط برای صحت صلاة بداند و بگوید: **صَلِّ**
صلاة الظهر متقرباً آیا ممکن است شارع با امر
اولی، اولاً بلاول این قصد و قید تقرّب را در آن امر
اولی لحاظ کند؟! می گویند: نمی شود. چرا؟! چون
لازمه اش دوریت است؛ به جهت اینکه قصد تقرّب
مترتب بر سبق امر بر صلاة است؛ اول مولا باید امر
به صلاة را بیاورد که **صَلِّ صلاة الظهر**، بعد داعی
برای تقرّب در مخاطب ایجاد بشود، آن گاه شارع
بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر متقرباً الیه** و به قصد
وجه، والاّ اگر از اول امر بگوید: **صَلِّ الظهر متقرباً**
معنایش این است که خطاب به صلاة ظهر متعلق به
تقرّب شده است؛ چون قید در وضع و در رفع
خطاب و متعلق خطاب نقش دارد و دخیل است و با
وجود قید، متعلق خطاب محقق می شود و با انتفاء
قید آن مقید هم از بین می رود. بنابراین به واسطه
دخالت قید وضعاً و رفعاً در متعلق خطاب، نمی شود
مولا آن خطاب را اولاً بلاول متعلق بر قید کند؛ چون
دور لازم می آید؛ بلکه اول باید مولا امر را بگوید،

بعد بیاید یک قیدی را منضم به آن کند؛ چون دخالت قید در تعلق خطاب، متقدّم بر خود خطاب است؛ **صُمْ بِشَرَطِ أَنْ يَكُونَ هَذَا الصَّوْمُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ لَا صَوْمٍ بِنَحْوِ الْإِطْلَاقِ**، این صوم باید با قید **يوم الجمعة** باشد.

حالا البته در مورد **يوم الجمعة** بحثی هست که بعداً مطرح می‌کنیم. همین مطلبی را که همه هم می‌گویند که قصد تقرّب که همان قصد وجوب است چه موقع از مکلف متمشی می‌شود؟ آن وقتی که مکلف مسبوق به امر به صلاة شده است. امر به صلاة اول در ذهن مکلف مستقر شده است، بعد حالا که این امر به صلاة آمده است، شارع می‌آید و این قصد وجوب را بر این امر به صلاة اضافه می‌کند. اما اگر از اول امر بیاید و بگوید: **صَلِّ مُتَقَرِّباً إِلَيْهِ** یعنی صلاة را به شرط تقرب به من اتیان کن؛ اینکه می‌گوید: صلاة را به شرط تقرّب به من اتیان بکن درحالی‌که امر به صلاة هنوز نیامده است، معنایش این است که امر به وجوب صلاة متوقف بر اتیان تقرّب است؛ متقرباً است و اتیان صلاة متقرباً منوط به مسبوقیت امر به صلاة است و **هذا دور واضح**؛ لذا از باب

متمم جعل شارع می آید و تقرّب یا قصد وجوب را بعد از امر اول به عنوان متمم جعل اضافه می کند.

کلام مرحوم نائینی درباره متمم جعل

و همین طور مرحوم نائینی می فرماید: در مورد قیودی که ما داریم، من باب مثال امر به تهیه مقدمات برای سفر حج، من باب مثال امر به مقدمات برای صلاة مثل امر به وضو **مقدمة لصلاة**، امر به تهیه زاد و راحله **مقدمة للحج**، تمام این امرهایی که داریم نمی شود ابتدائاً امر مولا روی این مقدمات برود. چرا؟ چون این مقدمات، مقدمیتشان بعد از فرض تعلق امر به حج است، بعد از فرض تعلق امر به صلاة است؛ یعنی اول باید امر به صلاة بیاید، حالا که امر به صلاة واجب شد، از باب مقدمیت، مقدماتش هم واجب است. اما از اول که نمی شود شارع بگوید که باید تحصیل وضو کنی! هنوز امر به صلاة نیامد تحصیل وضو برای چه می خواهد؟! باید اول امر به صلاة بیاید، شارع بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر** بعد آن وقت می گوید: شرط صحت صلاة تحصیل وضو است، تحصیل طهارت مائیه یا ترابیه است؛ اما اگر از ابتدا بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر بشرط الطهارة**؛ اگر

[این گونه] بگویند، این وجوب صلاة الظهر مشروط به طهارت شد؛ درحالی که وجوب طهارت متأخر از وجوب صلاة است و دیگر نمی شود متقدم باشد درحالی که اتکاء یک مشروط به یک شرط، دلالت بر تأخر مشروط از شرط می کند و در اینجا کار برعکس شده است؛ به جای اینکه امر بر وضو و امر بر طهارت متأخر از امر بر صلاة بیاید، چون وجوب طهارت و وجوب وضو در صورت وجوب صلاة است و قبل از صلاة ظهر و قبل از زوال، تحصیل طهارت واجب نیست، شما می توانید تا قبل از ظهر وضو نگیرید و محدثاً باقی بمانید؛ اما همین که زوال شمس محقق شد امر به وجوب وضو می آید، چرا امر به وجوب به وضو می آید؟! چون امر به وجوب صلاة ظهر آمده، اوّل امر به وجوب صلاة ظهر می آید، بعد امر به وجوب صلاة ظهر آمد شارع می گوید: این صلاة ظهر بدون وضو محقق نمی شود باید وضو بگیرید؛ لذا امر به مقدمات مانند غسل حائض قبل الفجر یا امر به وضو قبل از صلاة یا امر به مقدمات سفر قبل از موسم حج، تمام اینها را از باب متمم جعل شارع

واجب می‌کند و الاً اگر لحاظ این قیود یا لحاظ این ظروف را در نفس خطابی که به آن موضوعات تعلق گرفته است کند از باب وجوب یا از باب حرمت، لازمه‌اش دور صریح و دور واضح است این کلام مرحوم نائینی بود.^۱

متعلق «ما» در حدیث «رُفِعَ ما لا

يَعْلَمُونَ»

حالا براساس این کلام یک مطلبی را ایشان مترتب می‌کنند و می‌فرمایند: در حدیث رفع فرض بر این است که در «رُفِعَ ما لا يَعْلَمُونَ» این «ما» به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟! یعنی این مقدمه را برای این نکته ایشان مطرح می‌کند که «رُفِعَ عَنِ امَّتِي تِسْعَةَ»^۱، **أحدها: «ما لا يَعْلَمُونَ»** این «رفع» به «ما لا يَعْلَمُونَ» تعلق می‌گیرد. حالا که اینکه «رفع» به «ما» تعلق گرفته است، آیا ممکن است که شارع در مقام جعل حکم و در مقام انشاء حکم را جعل کند **بالنسبة إلى العالم و بالنسبة إلى الشاك**؟ نمی‌شود؛ چرا؟ چون شک یعنی مکلفی که نسبت به آن حکم واقعی شک دارد، پس باید حکم واقعی سابقاً وجود داشته

^۱ فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۹.

باشد، بعد مکلف مطلب را بالنسبه به حکم واقعی
 لحاظ کند **إِمَّا أَنْ يَكُونَ عَالِماً وَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ**
جَاهِلاً. دیگر نمی شود به نفس آن حکم واقعی علم
 و شک مکلف در آن دخالت داشته باشد، این باطل
 است دیگر. علم مکلف به حکم واقعی تعلق
 می گیرد، پس باید حکم واقعی سابق بر علم مکلف
 است. جهل مکلف به حکم واقعی تعلق می گیرد.
مكلف إمّا عالمٌ بالحكمِ الواقعي و إمّا جاهلٌ بالنسبةِ
إلى الحكمِ الواقعي؛ فلا بد أن يكونَ حكمُ الواقعي
سابقاً على العلمِ و الشك، و العلم و الشك للمكلف
مسبوقاً بالنسبةِ إلى الحكمِ الواقعي.

بناءً على هذا آیا شارع با توجه به این مطلب ممکن
 است مسئله شک را بر حکم واقعی اخذ کرده باشد؟!
 دیگر نمی تواند اخذ کند. برای شک از باب متمم
 جعل باید حکم ظاهری را جعل بکند. این جعل
 شارع از باب متمم جعل، بستگی به اختلاف دواعی
 و اغراض در جعل، تفاوت می کند. در یک جا لحاظ
 حکم واقعی را در صورت جعل می کند و حکم به
 ایجاب احتیاط می کند؛ مثل مواردی که آن موارد
 شارع نسبت به اتیان آن یا نسبت به عدم اتیان آن

اهتمام دارد؛ دماء و فروج و اعراض از مواردی هستند که شارع اهتمام دارد. در بعضی از موارد شارع اهتمامی در اتیان و عدم اتیان ندارد. در آنجا به لسان رفع یا به لسان حلّ یا به لسان اباحه و جعل حکم ظاهری می‌کند؛ «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالِلٌ**» - [أو] **مباح - حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**^۱ یا «**رُفِعَ** **عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ**...»^۲ یا به عنوان رفع یا به عنوان حلّ یا به عنوان اباحه احکام را در صورتی که اهتمامی به وقوع و یا عدم وقوع ندارد، جعل می‌کند. درست شد؟! حالا بنابراین منظور و مفاد از «**رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ**» در حدیث رفع عبارت از جعل به حکم ظاهری است که آن جعل حکم ظاهری عبارت از **فسحة المكلف و رخصته و ترخيص المكلف بالنسبة إلى الفعل و بالنسبة إلى الترك**. این عبارت از ترخیص است که معنایش عدم ایجاب احتیاط است؛ معنای ترخیص عدم ایجاب احتیاط است؛ شارع در اینجا احتیاط را واجب نکرده است.

^۱ الکافی، ج ۵، کتابُ المعیشة، بابُ النّوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

^۲ الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷،

نظر در مقدمهٔ مرحوم نائینی

البته در اینجا نسبت به اصل مقدمه‌ای که ایشان فرمودند، در آن تأمل و نظری هست، به جهت اینکه با توجه به آن مطلبی را که عرض کردیم در اینکه شارع گاهی از اوقات موضوع را ساذجاً و خالصاً بدون **أی قید و آئی حد و شرط** مدّ نظر قرار می‌دهد و حکم را روی آن جعل می‌کند و بعد از باب متمم جعل قیدی را اضافه می‌کند یا حدّی را اضافه می‌کند...

...چه اشکال دارد که شارع از اوّل امر بیاید و یک قیدی را منضم به موضوع **من اوّل الأمر** خطاب اوّلی را متوجه او کند. مگر ما نمی‌گوییم: **أکرم زیداً ليلة الجمعة؟!** آیا معنایش این است که در اینجا دو خطاب داریم؛ یکی سابق و یکی لاحق؟! نه، آیا اوّل باید شارع حتماً بگوید: **أکرم زیداً** و بعد بگوید: **أکرمه ليلة الجمعة؟!** نیاز به این ندارد؛ بلکه **من اوّل الأمر** می‌گوید: **أکرم زیداً ليلة الجمعة؛** درست شد؟! یا اینکه فرض کنید در مورد حج یک وقت شارع حج را مدّ نظر قرار می‌دهد و مقدماتش را

منضمماً با او مدّ نظر قرار می‌دهد و حکم را روی او می‌برد. یا در مورد صلاة می‌گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** متطهراً وقتی که شارع می‌گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** آنچه که منع می‌کند و مانع است از اینکه خطاب اول، امر به مقدمه استنباط و استخراج بشود، عبارت از دوریت است. وجوبی که به طهارت تعلق گرفته است، آن وجوب بعد از فرض وجوبی است که به صلاة تعلق گرفته است، اگر این است خب ما الآن در اینجا در مندوحه هستیم؛ به محض اینکه شارع می‌گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** وجوب به صلاة ظهر در اینجا محقق شد الآن ما فهمیدیم **صَلِّ الظَّهْرَ**، بعد شارع می‌گوید: **متطهراً بهذا الشكل و بهذا الكيفية و بهذا الكمية و بهذا القيود و بهذا الشروط** چه اشکال دارد؟! یا اینکه شارع می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مَنْ أَسَّ تَطَاعَ إِلَى سَبِيلِ﴾^۱ **بهذه الأشكال و بهذه الكيفية و وجوب تحصیل مقدمات مترتب بر وجوب حج است؛ ولی صحبت**

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰:

«و از برای خدا بر عهده مردم است، که کسانی که راه تمکّن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حجّ خانه او را انجام دهند».

در این است که منع از اندراج تحصیل مقدمات در خطاب اول، به چه جهت و وجهی است؟!

شارع از اول می گوید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْطَافٍ إِلَىٰ هَٰذَا سَبِيلٌ﴾ همین که می گوید: ﴿مَنْ أَسْطَافٍ﴾، این اصلاً متمم جعل نیست؛ این نفس تعلق وجوب به تحصیل مقدمات است در صورتی که استطاعت محقق باشد و دیگر نیاز به متمم جعل نداریم. یا اینکه فرض کنید شارع می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً إِلَيْهِ؛ بِنِيَّةِ التَّقَرُّبِ**، الآن که شارع گفته است: **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً** این در اینجا وجوب تقرُّب و وجوب نیت متأخر از **صَلِّ الظَّهْرَ** است؛ این چه اشکالی دارد که شارع صلاة ظهر را با قید به تقرُّب، مدّ نظر قرار داده و حکم را روی او برده است؟! بله، در عالم خارج و در عالم اعیان، نیت تقرُّب باید مترتب بر وجوب صلاة باشد؛ خب این اشکال ندارد. بله همین کفایت می کند که شارع بگوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** همین که می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ الآن** آن وجوب در عالم اعیان متحقق شد، بعد می گوید: **مُتَقَرِّباً؛** یعنی این وجوب

صلاة ظهر باید توأم با تقرّب بشود؛ یعنی وجود خارجی صلاة باید توأم با تقرّب شود نه اینکه اصل وجوب صلاة منوط به نیت تقرّب است. این دو مطلب است.

خلطی که در اینجا شده این است که آقایان خیال می کنند که در نیت تقرّب و امثال ذلک که جنبه مقدمی دارند و امر به آنها متأخر از امر به نفس شیء است، وجوب شیء، مشروط به آن تحقق و کون آن قید است؛ در حالی که وجوب روی آن شیء رفته است و آن وجود خارجی آن مأمور به مقید به صلاة است؛ یعنی وجود خارجی نه وجوب خارجی. وجوب روی صلاة رفته معنای **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً**

الیه این است که وجوب روی صلاة ظهر رفته است، **متقرباً الیه** اثبات می کند که وجوب خارجی صلاة و صحت آن منوط به تقرّب است، این چه اشکالی دارد؟! دور لازم نمی آید. دور در آن جایی لازم می آید که وجوب صلاة مشروط به تقرّب است و وجوب تقرّب مشروط به سبق امر به صلاة است آنجا دور لازم می آید؛ ولی در اینجا وجوب خارجی مشروط به تقرّب است نه وجوب صلاة، فلهذا تمام

این مطالبی که ایشان نقل کردند و همین‌طور سایر آقایان همه محلّ تأمل و محلّ نظر قرار می‌گیرد.

عدم لحاظ علم مکلف هنگام جعل حکم

توسط شارع

بله در اینجا نسبت به علم و شک می‌توانیم مطلب را تا حدودی توجیه کنیم و بگوییم که شارع در موقع جعل به حکم، علم مکلف را به حکم، یا شک مکلف را نسبت به حکم مدّ نظر قرار نمی‌دهد؛ این درست است. این مسئله در مقام انشاء است، در مقام جعل حرمت روی خمر رفته است؛ **لا تشرب الخمر** حرمت روی معلوم الخمریة یا روی مشکوک الخمریة نرفته است **لا تشرب الخمر؛** شرب خمر حرام است. این در مقام جعل حکم است؛ صلاة ظهر واجب است، صوم رمضان واجب است، زکات واجب است، درست شد؟! اینها اموری هستند که روی آن متعلق رفته‌اند؛ اما حکم دیگری را که شارع بعد از جعل به اصل حکم در مقام انشاء دارد مرتبه تنجّز حکم است. تمام مسئله ما در حدیث رفع و در جعل حکم ظاهر **عوضاً عن الحكم الواقعی** - در طول حکم واقعی یا در عرض حکم واقعی - به جعل

در مقام انشاء نمی‌خورد؛ بلکه به مقام تنجّز می‌خورد. بحث در مقام تنجّز است که مکلفی که در مقام تنجّز واجد شرایط نیست آیا این مکلف مشمول خطاب اوّلی انشایی می‌شود یا نمی‌شود؟! صحبت در این است. در مورد «**مَا أَكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا**

يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ» و امثال ذلک وقتی که نگاه به دلیل حدیث رفع می‌کنیم این مسئله پیش می‌آید، همان‌طور که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند که در این موارد از تأثیر مقتضی جلوگیری می‌کند.^۱

اشکال به مرحوم نائینی نسبت به وجود

مقتضی جعل در فقرات خمسّه

اشکال ما به نائینی اینجا بود. ایشان می‌فرمودند:

مقتضی برای جعل در این خمسّه وجود دارد؛ «**رُفَعَ**

عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ وَ مَا أَكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ» مقتضی،

مصالح و مفسد نفس الامریه هستند، اینها مقتضی برای جعل حکم هستند.

از ایشان سؤال می‌کنیم که مقتضی برای جعل در

مقام انشاء وجود دارد یا در مقام تنجّز هست؟! اگر

^۱ فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۸.

در مقام انشاء بگوییم که اصلاً در مقام انشاء اضطرار و عدم اضطرار معنا ندارد؛ خطاب شارع به خمر تعلق گرفته است: **لا تشرب الخمر؛** به اضطرار کاری ندارد، به اکراه کاری ندارد. در مقام تنجّز است که مقتضی برای تنجّز حکم و عدم وجود مقتضی در اینجا مطرح می‌شود؛ یعنی همین که **لا تشرب الخمر** از آن بالا پایین می‌آید و می‌خواهد به این مکلف بخورد - عرض کردم که در وهله‌ای این تنجّز پیدا می‌کند که شرایط برای اتیان مهیا است، غیر از علم یا غیر از ادراک و شعور و قدرت که مرتبه فعلیت است - اینجا بحث هست که آیا مقتضی برای احکام نسبت به «**ما لایطیقون**» یا نسبت به شخصی که مکره یا مضطر است آیا مقتضی موجب تأثیر می‌شود یا نمی‌شود؟! ما می‌گوییم که نمی‌شود. مصالح و مفاسد در صورتی مؤثر است که مقتضی، مختار باشد، مکلف، مختار باشد؛ اگر مکلف مختار نبود مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه جهت اقتضاء نداشت و وقتی که جهت اقتضاء نداشت اصلاً از اول تنجّز ندارد، تا اینکه ما سراغ ایجاب احتیاط و امثال ذلک

برویم. اصلاً اقتضایی نیست، ایجاب احتیاط در صورتی مرفوع است که اقتضای برای تأثیر وجود داشته باشد بعد شارع **منهً علی العباد** ایجاب احتیاط را برمی‌دارد؛ ولی صحبت در این است کسی که نسبت به شرب خمر اضطرار دارد در صورتی که مشرف به موت است، یا کسی که مُکره بر شرب خمر است در صورتی که با عدم شرب مشرف به هلاکت است، اصلاً حکم در مرتبه تنجّز شامل این نمی‌شود. اگر شامل این بشود بعد شارع بیاید ایجاب احتیاط را بردارد یا او را بردارد، این خلاف عدل خدا می‌شود و اصلاً قبح عقلی دارد.

بله در بعضی از موارد ممکن است شارع این مطلب را بگوید؛ فرض کنید در مورد جهاد می‌گوید: اگر دفع کفار متوقف بر اقدام بر هلاکت است، من باب مثال روی مین رفتن است، اگر روی مین نروید فرض کنید کفار غلبه می‌کنند، خود شارع در آنجا گفته است باید بروید؛ لذا در آنجا دیگر هلاکت نیست بلکه آنجا شهادت است و فیض است و نجات است. در آن جایی که خود شارع اقدام بر هلاکت را فوز می‌داند مسئله فرق می‌کند. نه؛ در موارد عادی

مثل شرب خمر؛ مثلاً حاکم ظالم است یا شخصی است که اسلحه هم دارد، می گوید: **إِمَّا أَنْ تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَ إِمَّا نَقْتُلَكَ** انسان چه کار می کند؟! می گوئیم: این نهی **لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ** نسبت به این شخص منجز است؛ حالا که منجز است شارع می آید **مَنَّةً عَلَى الْعِبَادِ** این را برمی دارد. خب شارع خیلی کار لغوی در اینجا کرده است، چرا از اول منجز کرده است که بعد بیاید بردارد. اینکه مَنَّتْ نَشَدَ بلکه مَنَّتْ این است که از اول اجازه ندهد که این امر نسبت به این منجز باشد؛ یعنی این امر **لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ** می آید و شامل این نمی شود؛ همان طور که **لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ** شامل صبی نمی شود و شامل نائم نمی شود. اما در بعضی از موارد می بینیم امر نسبت به همین نائم منجز است. در کجا؟ در آن جایی که صلاة است، فرق می کند موارد داریم تا موارد؛ یک جا می بینیم نسبت به یکی منجز است [مثلاً امر به] صلاة ظهر آمده این شخص نائم است **حَتَّى الْغُرُوبِ** خواب خیلی حسابی دارد خواب خرگوشی دارد، آیا امر نسبت به او منجز است یا نه؟! اگر منجز نباشد دیگر امر به قضا

نیست. اینکه امر به قضا هست دلیل بر این است که
 امر به صلاة ظهر برای او منجّز است؛ ولی فعلی
 نیست. فرق است بین اینکه امر فعلی باشد یعنی در
 مقام شعور و ادراک باشد، یا اینکه امر منجّز باشد و
 فعلی نباشد مثل این. یا اینکه ممکن است خود شارع
 منع را بیاورید فرض کنید به زن حائض می‌گوید:
 - اگر زن حائض قدرت بر صوم دارد - به واسطه منع
 که آن حیض است **یحرم علیک الصوم**. خود شارع
 منع را می‌آورد؛ درعین اینکه منع را می‌آورد حکم به
 صوم منجّز است. اگر منجز نباشد قضا نمی‌کند،
 در صورتی که حائض باید قضا کند. اگر حکم در
 مرتبه انشاء باشد که حکم به قضا نیست. حکم به
 قضا در صورتی است که حکم در مرتبه تنجّز باشد
 والا اگر حکم در مرتبه انشاء باشد مثلاً خمر حرام
 است، وقتی که مکلفی وجود ندارد منجّز نشده یا
 وقتی که فرض کنید صبی است منجّز نیست، اگر
 صبی خمره‌اش را هم بخورد نوشش باد! چیزی
 نیست! خدا که عقابش نمی‌کند! ما اگر یک قطره‌اش
 را بخوریم پدرمان درمی‌آید ولی او اگر همه‌اش را
 بخورد چیزی نیست! این به خاطر این است که

و جوب صوم بر زن حائض منجّز شده است؛ اما خود شارع فعلیت آن را برمی دارد. زن حائض می گوید: من حاضرم روزه بگیرم، قدرتش را هم دارد ولی شارع می گوید: به واسطه حیض که منع است این وجوب صوم برداشته می شود، فعلیت برداشته می شود؛ اما همین حائض امر به صلاة اصلاً نسبت به او تنجّز ندارد؛ یعنی ممکن است شخص واحد بالنسبة بشیئین و تکلیفین دو حالت مختلف داشته باشد بالنسبه به یکی آن حکم منجّز است و به دیگری منجّز نیست.

بناءً علی هذا مطلبی را که ایشان می فرماید مطلبی درست است، اما ربطی به این بحث ندارد؛ یعنی نتیجه ای که ایشان می خواهند بگیرند که این حدیث رفع به چه می خورد، آن بحث دیگر است. اما اینکه بخواهند استفاده کنند چون خطاب من أوّل الأمر متعلق و متوجه به شاک نمی شود بنابراین شارع از باب متمم جعل نیاز دارد و محتاج است به اینکه خطاب ظاهری بیاورد و آن ایجاب احتیاط را بردارد؛ این مطلب ایشان ارتباطی با آن مسئله اول ندارد؛

یعنی در مطلب اول ممکن است بگوییم که این حکمی را که شارع در مقام جعل، وضع می‌کند ممکن است بالنسبه به خود شاکی هم مدّ نظر قرار ندهد ولکن نسبت به تنجّز او ممکن است در یک وهله، حکم را نسبت به شاکی منجّز قرار بدهد **لا فعلاً**، و ممکن است در یک مرتبه حکم را نسبت به شاکی منجّز قرار ندهد.

بحثِ راجع به جعل حکم در مقام انشاء، به جعل حکم در مقام انشاء برمی‌گردد و آنچه که برای ما مفید است حکم برای مکلف در مقام تنجّز است و بین این دو مسئله فرق است. نباید این دو مسئله خلط بشود. إن شاء الله تتمه‌اش برای جلسه بعد باشد چون بحث یک قدری دقیق است.

تلمیذ: در واقع تمام موارد مربوط به مقام تنجّز است؟

استاد: بله دیگر اصلاً به تنجّز برمی‌گردد؛ در مقام تنجّز باید ببینیم آیا خطاب شامل این مکلف شده یا نه؟ اگر خطاب شامل مکلف شده بنابراین دیگر رفعش چه معنا دارد؟! اگر خطاب شامل مکلف نشده پس دیگر چه متنی در اینجا هست؟! اگر شامل

نشده دیگر در این صورت ایجاب احتیاط و قضاء و رفعش معنا ندارد؛ چون از اول حکم شامل مکلف نشده است؛ یعنی از باب متمم جعل. یا اینکه از باب متمم جعل هم نه، بلکه خود این شارع یک خطاب را در مقام انشاء متعلق به خمر کرده است - به او کاری نداریم - **لا تشرب الخمر**، در مقام وقوع خارجی و در مقام تحقق خارجی باید ببینیم که آیا شارع شاک و جاهل را مشمول برای خطاب قرار داده است؟! اگر این طور است پس حکم منجز شده است. مثل اینکه شما بگویید: در مقام تنجز، نائم مشمول برای **صلّ الظهر** است، مشمول برای وجوب صلاة ظهر است الا اینکه نوم منع از فعلیت می‌کند، منع از فعلیت کردن منافاتی با وجوب قضا ندارد. خطاب متوجه این هست ولو اینکه حالا ...

یا اینکه فرض کنید در مورد غرامات یا دیون اگر شخص نائم با پایش بزند این را بیندازد و بشکند، وقتی که می‌شکند، وجوب ادای دین و غرامت بر ذمه نائم ثابت است، گرچه الآن فعلیت ندارد. چرا؟ چون نوم منع از فعلیت می‌کند اگر از خواب بیدار

شود و ببیند که شیشه را شکسته است، اول کاری که می‌کند باید برود غرامتش را به صاحب مال پردازد؛ یا اینکه نسبت به صبی گرچه خطاب متوجه صبی نمی‌شود اما اصل دفع دین نسبت به او متوجه خواهد شد حالا ولیّ صبی باید پردازد اگر ولیّ داشته باشد یا اینکه اگر ولیّ نداشته باشد خود صبی بالغاً وقتی که به بلوغ می‌رسد در آن موقع این خطاب برای او فعلی می‌شود.

علی‌ایّ حال مسئله و بحث ما در مقام جعل نیست؛ بحث حدیث رفع و برائت در مقام تنجّز است و در مقام تنجّز است که مولا **منّة علی العباد** یا حکمی را نسبت به مکلف منجّز می‌کند، اگر منجّز کرد وجوب قضاء یا ایجاب احتیاط می‌آید یا اینکه حکم را **منّة** منجّز نمی‌کند؛ پس در اینجا از اوّل [متوجه او] نشده است. اینکه شما بیاید و از باب مقدمه، متمم جعل درست کنید این مربوط به مقام انشاء است و ارتباطی با مسئله رفع ندارد.

تلمیذ: یعنی منجّز است در مورد رفع در تمام این مسائل و رفع هم برمی‌گردد به آن تبعات وضعی؟
استاد: یعنی ممکن است ما قائل بشویم به اینکه

جعل در مقام انشاء احتیاج به دو امر دارد؛ یکی امر
اوّلی و یکی هم متمم جعل، درعین حال قائل به
احتیاط بشویم در مسئله وجوب قضا یا در مورد
ایجاب احتیاط و ممکن است ما قائل به جعل در مقام
انشاء به جعل واحد بشویم درعین حال قائل به براءت
بشویم، مسئله براءت هیچ ارتباطی اصلاً با مسئله
مقدمه‌ای که ایشان گفتند ندارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد